گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید ایمان درویشی از شهدای حادثه تروریستی تفتان

امنیت اتفاقی نیست!

پدر شهید: حالا عروسم مانده است و قاب عکسی که به وقت دلتنگی در آغوش می‌گیرد

■ صغری خیل‌فرهنگ

نام شهید ایمان درویشی از شهدای حادثه تروریستی تفتان را که جست‌وجو می‌کنیم، میان همه داده‌های اینترنت به وداع خانواده با پیکر شهید می‌رسیم؛ وداعی جانسوز که دیدنش هم از روی تصاویر و فیلم‌ها دل‌مان را بی‌تاب شهید می‌کند. پرچم یاابوالفضل‌العباس(ع) را که از روی تابوت شهید برمی‌دارند، ابتدا پدر با قد خمیده و اشک‌ریزان به زیارت شهیدش می‌آید. صحنه‌ای دیگر مادر، خواهر و همسر شهید را نشان می‌دهد که کمی مانده به تابوت با زانو روی فرش افتاده و خودشان را هر طور شده به تابوت می‌رسانند و گرداگرد آن حلقه می‌زنند و دست بر تابوت و پیکر شهید می‌کشند. تصویر لحظاتی بعد فرزندان شهید را نشان می‌دهد؛ محمدحسن و امیرعلی را که با دست‌های کوچک‌شان اشک از چهره برمی‌دارند. دیدن این تصاویر و فیلم‌ها، قلب هر بیننده‌ای را به درد می‌آورد. شهید ایمان درویشی اینگونه در وداعی جانسوز با خانواده‌اش بدرقه شد. چند روز پس از چهلمین روز شهادت مردان امنیت در حادثه تفتان، برای روایت از شهدا به سراغ خانواده شهید ایمان درویشی رفتیم. شهید ستوان دوم نیروی انتظامی بود که در منطقه تفتان سیستان‌وبلوچستان مشغول خدمت برای تأمین امنیت کشور بود که در ۵ آبان ۱۴۰۳، دو گشت انتظامی پلیس در منطقه تفتان مورد حمله تروریستی گروه جیش‌الظلم قرار می‌گیرند که در این حادثه شهید درویشی به همراه ۹ تن دیگر از سربازان و مأموران فراجا به شهادت می‌رسند. عاملان حادثه تروریستی تفتان شاید خودشان هم گمان نمی‌کردند که تنها ساعاتی بعد از انجام عملیات تروریستی دستگیر و مجازات شوند، چراکه مردان امنیت قسم یاد کرده‌اند که از خون شهدای‌شان نخواهند گذشت. متن پیش‌رو حاصل همکلامی ما با همسر و غلام حیدر درویشی پدر شهید است.

همسر شهید ایمان درویشی

■ در قلب‌ها زنده ماند

شهید ایمان درویشی اهل محله چشمه‌نیل کلاله در استان گلستان و متولد ۸ آبان ۱۳۷۲ بود. همسر شهید همان ابتدای همکلامی‌مان بدون تأمل به سراغ خوبی‌ها و خلقیات همسرش که حالا بهانه عاقبت بخیری‌اش شده، می‌رود. او می‌گوید: «ایمان بسیار با ایمان و درستکار بود. او به انجام واجبات اهمیت ویژه‌ای می‌داد. نمازهایش را در اول وقت می‌خواند و هیچ‌گاه نماز یا روزه قضا نداشت. یکی از برترین ویژگی‌هایی که در وجود او بود و من همیشه به آن افتخار می‌کردم، باور و اعتقادی بود که او به مسائل دینی داشت. ایمان تأکید زیادی به پرداخت خمس داشت و این برای من بسیار ارزشمند بود. به همه اقوام و خانواده احترام می‌گذاشت. به خصوص به پدربزرگ و مادربزرگش علاقه‌ای عمیق داشت. والدینش را بسیار تکریم می‌کرد و هرگز سعی نمی‌کرد که در پیشگاه پدر و مادرش پایش را دراز کند. او در رفتارش ادب و احترام را رعایت می‌کرد. ایمان همیشه از من می‌خواست که از نامحرم دوری کرده و غیبت نکنم. او با تمام وجود به اصول اخلاقی پایبند بود و این ارزش‌ها را نیز در زندگی مشترک‌مان نهادینه کرد؛ همین ویژگی‌ها او را برای همیشه در قلوب دوستدارانش زنده نگه می‌دارد.»

بعد هم سراغ همراهی‌اش با شهید می‌رود، همسر شهید می‌گوید: «من و ایمان به واسطه معرفی اقوام با هم آشنا شدیم. همسرم پسرعموی زنمویم بود و خود ایشان واسطه ازدواج ما شد. وقتی ایمان به خواستگاری‌ام آمد، من ۱۳ سال داشتم و چندان با فضای زندگی با افراد نظامی آشنا نبودم، اما خواست خدا بر این بود. فروردین ۱۳۹۰ به عقد هم درآمدیم و دو سال بعد، یعنی در سال ۱۳۹۲ زندگی مشترک‌مان را آغاز کردیم. همه مراسم‌مان ساده و سنتی برگزار شد. خاطرات شیرین زندگی‌ام با او را هرگز فراموش نخواهم کرد.»

■ می‌روم و شاید دیگر برنگردم

همسر شهید به تغییرات محل خدمت همسرش اشاره می‌کند و می‌گوید: «ایمان بیشتر از ۱۴ سال در فراجا خدمت کرد. ابتدا در تهران بود و از سال ۱۳۹۹ به کلاله منتقل شدیم. بعد هم مأموریت پیدا کرد که به استان سیستان و بلوچستان برود.

آخرین دیدارمان مربوط می‌شود به یک هفته قبل از شهادتش. خیلی به فکر من و بچه‌ها بود. این جدایی‌ها برای‌مان سخت می‌گذشت، اما تلاش من این بود که نبودن‌های او را با تمام توان پر کنم تا بچه‌ها نبود پدرشان را حس نکنند. روزی که قرار بود به محل کارش برگردد را هرگز از یاد نمی‌برم؛ روزی که رفت و خبر شهادتش را برایم آوردند.

خیلی به فکر من و بچه‌ها بود. صبح همان روزی که بار سفر بسته بود از من پرسید کم‌وکسری داریم یا نه!؟ می‌خواست خیالش از مایحتاج خانه راحت باشد. خیلی با محبت بود. هر کاری از دستش بر می‌آمد برای رفاه و آسایش خانواده انجام می‌داد. سعی می‌کرد هر چه من و بچه‌ها نیاز داریم فراهم کند که در نبود او اذیت نشویم.

همان روز، وقت جدایی رو به من کرد و گفت: «می‌روم و شاید این بار دیگر بر نگردم و بعد هم از من خواست که مراقب خودم و بچه‌هایش باشم.»

■ ۵ آبان - تفتان - سیستان

همسر شهید از روز حادثه می‌گوید؛ حادثه‌ای که تلخی‌اش برای همیشه در ذهن‌ها باقی می‌ماند. او می‌گوید: «۵ آبان روز حادثه حدود ساعت ۱۰ صبح با او تماس گرفتم و با هم صحبت کردیم. به ایمان گفتم که چقدر دلتنگ او هستم؛ دلتنگی که حالا همه وجودم را پر کرده است؛ دلتنگی که بغضی گلوگیر شده و می‌دانم که هیچ‌گاه رهایم نخواهد کرد. می‌دانم که روزهای بدون ایمان قطعاً روزهای سختی برای‌مان خواهد بود.»

وی می‌افزاید: «به ما گفتند که او و همکارانش حین برگشت از مأموریت، ساعت یک و نیم ظهر به دلیل حمله تروریستی گروهک جیش‌الظلم به شهادت رسیده‌اند.»

او می‌گوید: «من در جامعه‌القرآن بودم که پدرم تماس گرفت و گفت پدربزرگ شهید حال مساعدی ندارد، باید برویم و به آنها سری بزنیم. پدرم مرا به خانه عموی بزرگ شهید برد. وقتی به آنجا رسیدیم، مادرم و زن عموی شهید خبر شهادتش را به من دادند. حال بسیار بدی داشتم و نمی‌توانستم با نبودنش کنار بیایم. از قرآن مدد خواستم که به من و خانواده شهید صبر عطا کند.»

■ زیارت شهدای گمنام

شهید ایمان درویشی، روحیه جهادی داشت و عاشق شهدا بود. همسر شهید از ارادت او به شهدا می‌گوید: «همسرم بسیار زیاد شهیدمحسن حججی، شهیدحمید سیاهکلی و حاج‌قاسم را دوست داشت. ارادت زیادی به آنها داشت. در اولین فرصتی که به دست می‌آورد به زیارت شهدا می‌رفت؛ به‌خصوص شهدای گمنام.

خیلی اهل مطالعه در مورد سیره و سبک زندگی شهدا بود. او کتاب زندگی شهدا را تهیه می‌کرد و آنها را می‌خواند و بعد به دیگران هدیه می‌داد. تمایل داشت که دیگران هم با زندگی شهدا آشنا شوند. به دوستانش هم سفارش می‌کرد هر وقت کتاب را به پایان رساندید آن را به دیگران هدیه کنید. با این کار جمع زیادی با زندگی شهدا آشنا خواهند شد.»

■ حفظ بیت‌المال

همکارانش از خاطرات‌شان با ایمان برایم روایت کرده‌اند؛ خاطراتی که اهمیت او را به حفظ بیت‌المال نشان می‌دهد. یکی از دوستانش می‌گفت بعد از پایان جلسه چند برگه از صورتجلسه‌ها پیش ایمان مانده بود.

ایمان آنها را به من رساند و از من خواست که آنها را به ستاد تحویل بدهم. نمی‌خواست به اندازه چند برگه سفید، مدیون بیت‌المال شود. تعهد زیادی به کار و مسئولیت‌هایش داشت.

■ گوش به فرمان رهبر

همسر شهید نکات وصیتنامه شهید را برمی‌شمارد و می‌گوید: «هفت ماه قبل از شهادتش وصیتنامه‌اش را به من داد. او در وصیتنامه‌اش بر اهمیت ولایتمداری و حمایت از حضرت آقا تأکید کرده است. از خانواده و اطرافیان خواسته است که گوش به فرمان رهبری باشند. از پدر و مادرش حلالیت طلبیده و به خواندن زیارت عاشورا سفارش کرده است.

او با وصیتنامه‌ای که از خود برای من بر جای گذاشت، مسیر پیشروی من را روشن ساخت. امید که بتوانم در مسیر شهدا گام بردارم و ثمره‌های زندگی‌مان محمدحسن (پنج ساله) و امیرعلی (۱۰ ساله) را در همین مسیر پرورش دهم.»

■ تأسی به حضرت زینب (س)

همسر شهید در ادامه از آرزوی شهادتی می‌گوید که بهانه دعاهای گاه و بیگاه ایمان برای شهادت بود. من می‌دانستم که او به دنبال شهادت است. از دعاهای بعد از نمازش، از ارتباطی که بین او و شهدا بود؛ می‌توانستم این را متوجه شوم. سفر آخر من و ایمان به مشهد بود. می‌خواستیم برای خواندن نماز صبح به حرم برویم. ایمان از من خواست که دلم را صاف کنم. بعد از شهادتش متوجه شدم که منظور او چه بود. همسرم هر مرتبه که به منطقه عملیاتی می‌رفت، از شهادت صحبت می‌کرد. می‌دانم که می‌خواست من را برای چنین روزهایی آماده کند. از من خواسته بود که بعد از شهادتش با تأسی به حضرت زینب (س) صبوری پیشه کنم.

همه دلخوشی من به آیه ۱۶۹ سوره آل‌عمران است که می‌فرماید؛ وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ.

هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

همه به خوبی این را می‌دانیم که امنیت اتفاقی نیست!

■ عشق مردم به شهدا

به جرئت می‌توان گفت سخت‌ترین لحظه‌ای که خانواده شهدا تجربه می‌کنند، شاید همان دیدار آخر و زمان وداع با پیکر شهیدشان باشد. احساس غم عجیبی که روی دل سنگینی می‌کند را نمی‌توان وصف کرد. روز تشییع ایمان، دقیقاً با سالروز تولدش یکی شد. او را با اشک‌هایم غسل دادم. به او گفتم که هرگز فراموشش نمی‌کنم. ندیدنش برایم سخت است، اما از او خواستم که به من صبر عطا کند. مراسم تشییع و تدفین او با استقبال فراوان مردم و دوستداران شهید برگزار شد. جمعیت عجیبی در شهر کوچک کلاله به استقبال شهید آمدند و قبل از رسیدن پیکر او به شهرمان در شهرهای دیگر نیز مورد استقبال مردم قرار گرفت. این نشان‌دهنده عشق و ارادت مردم به شهداست.

غلام حیدر درویشی، پدر شهید

■ رفاقتی بی‌مثال

شهید ایمان درویشی ۱۰ سال در تهران در بخش پلیس دیپلماتیک خدمت کرد، سپس سه سال در زادگاهش کلاله به خدمت ادامه داد. آخرین مأموریتش او را به منطقه عملیاتی سیستان و بلوچستان کشاند، جایی که پس از یک‌سال و چندماه به شهادت رسید. غلام حیدر درویشی، پدر شهید ایمان درویشی است و ۵۵ سال دارد. او می‌گوید: «ایمان کلاس سوم دبستان را که به پایان رساند، به خاطر شغل من مجبور به مهاجرت به تهران شدیم. من راننده یک شرکت هستم و ۲۴ سال سابقه کار دارم. او تحصیلاتش را در تهران ادامه داد و فوق‌دیپلم زبان خارجی داشت.

من دو فرزند دارم؛ ایمان و تنها دخترم. این خواهر و برادر ارتباط خوب و صمیمانه‌ای با هم داشتند. رفاقت‌شان مثال‌زدنی بود. خیلی هوای همدیگر را داشتند که مراسم عروسی‌شان به فاصله دو روز از هم برگزار شد.

مردانه رفتار می‌کرد و بسیار متین و دوست‌داشتنی بود. در همان دوران کودکی از ما خواست که نماز خواندن را به او آموزش دهیم. من هم نمازها را برایش می‌نوشتم و او با دقت می‌خواند تا یاد بگیرد. وقتی به نماز می‌ایستاد، من شرمنده نمازهای او می‌شدم. چنین فرزندی تربیت کرده‌ام که به جرئت می‌توانم بگویم یک رکعت نماز قضا یا یک روز روزه قضا ندارد.»

■ از همه تعلقات دنیا دل کند

پدر شهید از حال و احوال دردانه‌اش در روزهای آخر زندگی اینگونه روایت می‌کند و می‌گوید: «این اواخر ایمان طور دیگری شده بود. من خودم این را به خوبی حس می‌کردم. اینطور بگویم که انگار از همه تعلقاتش دل کنده و جدا شده بود، یعنی رفتارش اینطور نشان می‌داد. نمی‌دانم او چه کرد که لایق این عاقبت بخیری شد. خیلی دلبسته همسرش بود. جان‌شان را برای هم می‌دادند. اصلاً تصور هم نمی‌کردم اینطور با علاقه با هم زندگی کنند. حالا عروسم ماند و قاب عکسی که آن را به وقت دلتنگی در آغوش می‌گیرد.»

■ گروهک ملعون جیش‌الظلم

پدر شهید در ادامه می‌گوید: «قطعاً از چگونگی شهادت‌شان اطلاع دارید. او و همرزمان باغیرتش در حال برگشت از مأموریت در کمین گروه تروریستی و ملعون جیش‌الظلم قرار می‌گیرند و بعد از مقاومت ۱۰ نفر از نیروها به شهادت می‌رسند. هر وقت از شرایط سخت منطقه از او سؤال می‌کردم، همیشه می‌گفت بابا نگران نباش! جای ما امن است.»

■ مسجدی که غریب نماند!

میان همکلامی‌مان ناخودآگاه این جمله را تکرار می‌کند و می‌گوید: «پناه به خدا. پناه به خدا. خداصبرش را بدهد! و اینگونه ادامه می‌دهد. ایمان فراموش نشدنی است. در این سال‌ها حتی به قاعده یک ابرو در هم کشیدنی مقابل من و مادرش نایستاد. هر چه می‌گفتیم، فقط می‌گفت چشم چشم. حتی اگر خواسته ما اشتباه یا حرف‌مان درست نبود، هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌داد. از همان روزها که لباس جهاد را به تن کرد، دانستم که او عاشق شهادت است؛ هم خودش و هم مادرش علاقه زیادی به شهادت داشتند. بعد از شهادتش وقتی فرمانده و همکارانش به دیدار ما آمدند، از او، خوبی‌ها، حس مسئولیت‌پذیری و دلسوزی‌اش در مأموریت‌های محوله با من حرف زدند و خاطراتی را از پسرم روایت کردند.»

فرمانده‌شان از دعاهای شهادت ایمان برایم روایت کرد و می‌گفت: «نمازهای اول وقت ایمان، زبانزد بود. وقتی نماز جماعت به پایان می‌رسید، ایمان به دعا و تضرع می‌نشست، بارها شنیدیم که دعای شهادت می‌کرد. یک مرتبه به ایمان گفتم تو متأهلی و زن و فرزند داری که چشم به راه هستند، چرا اینقدر دعای شهادت می‌کنی؟! پاسخ ایمان به این سؤال من تنها لبخند و سکوتی بود که حالا معنایش را به خوبی درک می‌کنم.»

فرمانده‌اش می‌گفت: «ما در منطقه سنی‌نشین بودیم. دو مسجد در آن منطقه بود. مسجد اهل تسنن و مسجد شیعیان. وقت نماز که می‌شد ایمان با لباس شخصی به مسجد شیعه می‌رفت و شروع به نماز خوندن می‌کرد. من و بچه‌ها به مسجد اهل تسنن می‌رفتیم و کنارشان به نماز می‌ایستادیم. از این کار ایمان خیلی تعجب کردم. او را به خوبی می‌شناختم و می‌دانستم که مردم اهل تسنن را بسیار احترام می‌کرد. بعد از پایان نماز وقتی او را دیدم، علت کارش را جویا شدم. ایمان گفت مسجد شیعیان در آن منطقه بسیار خلوت و غریب بود، رفتم که مسجد خالی نباشد.»

تصویری از تشییع شهید ایمان درویشی

شهید در کنار فرزندانش در حرم امام رضا(ع)

> **ایمان در اولین فرصتی که به دست می‌آورد به زیارت شهدا می‌رفت به‌خصوص شهدای گمنام. خیلی اهل مطالعه در مورد سیره و سبک زندگی شهدا بود. او کتاب زندگی شهدا را تهیه می‌کرد، آنها را می‌خواند و بعد به دیگران هدیه می‌داد. تمایل داشت که دیگران هم با زندگی شهدا آشنا شوند. به دوستانش هم سفارش می‌کرد هر وقت کتاب را به پایان رساندید، آن را به دیگران هدیه کنید. با این کار جمع زیادی با زندگی شهدا آشنا خواهند شد**

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۱۹۰

از راست به چپ

■ ۱ ـ شهر پرتقال ـ سرمربی اسبق آرسنال انگلیس ■ ۲ ـ سرباز نیروی دریایی ـ منگوله ـ شیمی ■ ۳ ـ از آثار کتاب شکسپیر ـ وبا ـ لباس زنان هندی ■ ۴ ـ قوه و نیرو ـ درخت انگور ـ از یاران امام علی ـ بهار آذری ■ ۵ ـ تکرارش صدای الاغ است ـ رهسپارشدن ـ کفشگر ■ ۶ ـ کتاب قائم مقام فراهانی ـ موجودیت ـ ویتامین نور خروشید ■ ۷ ـ سرباز روس ـ صداپیشه ـ یازده ■ ۸ ـ پیشگاه خانه ـ پایتخت یونان ـ مجسمه ■ ۹ ـ گشوده ـ زشت و مبتذل ـ آماده و فراهم ■ ۱۰ ـ صدمتر مربع ـ تکرارشده ـ فامیل ■ ۱۱ ـ خواب خوش ـ آواز بلند ـ ویتامین جدولی ■ ۱۲ ـ خرمن گندم و جو ـ فقیر ـ ریشه ـ تکه آتش ■ ۱۳ ـ راکب ـ خورشت لپه ـ نام چشمه ای در بهشت ■ ۱۴ ـ تجربه و امتحان ـ از القاب امام موسی کاظم ـ دالانه ■ ۱۵ ـ دمیدن ـ مشایعت

از بالا به پایین

■ ۱ ـ تلاش و مبارزه جانداران برای تسلط بر طبیعت و بقای خود ـ افزایش ابعاد جسمی بدون تغییر در خواص آن، معمولاً در اثر افزایش حرارت ■ ۲ ـ نیروی طبیعت ـ پیرایه ـ داستان کوتاه ■ ۳ ـ خنک کننده اتاق ـ مکان و آشیان ـ کثرت آمد و شد ■ ۴ ـ طایفه کوچ‌نشین ـ سیمرغ ـ ترک استخوان ـ افزایش حجم برنج پخته ■ ۵ ـ انجام حرکات بدنی برای تقویت جسم و روح ـ ملیح ـ منقار کوتاه ■ ۶ ـ رمق آخر ـ بسیار ـ خیمه ■ ۷ ـ قورباغه ـ پی در پی ـ خدا ■ ۸ ـ چندتا ایل ـ بوته کوتاه ـ دستور ■ ۹ ـ ذخیره ـ مشاجره لفظی ـ تکرار حرفی ■ ۱۰ ـ بهره هوشی ـ مهتر قوم ـ راه شاعرانه ■ ۱۱ ـ چانه گیلانی‌ها ـ شغل و وظیفه سفیر ـ اتومبیل باری کوچک ■ ۱۲ ـ همداستان رامین ـ ضمیر اشاره ـ سمبل ـ پوشاندن ■ ۱۳ ـ تئاتر ـ اسب سیاه ـ شهری در ایتالیا ■ ۱۴ ـ جذاب ـ خالو ـ مینیمم ■ ۱۵ ـ مشورت ـ لقب باقرخان، انقلابی عصر مشروطه

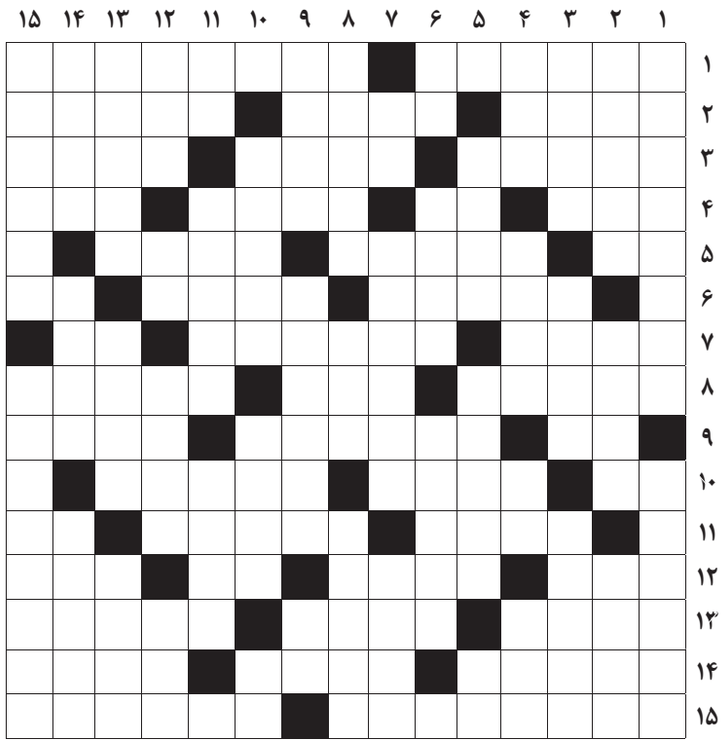

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۷			۶	۵		۳	
۱	۶			۳		۲	۷	
۲			۸					
	۱		۲			۹		
۹		۴				۳		
		۱						۵
		۹			۷			
			۴		۲			۷

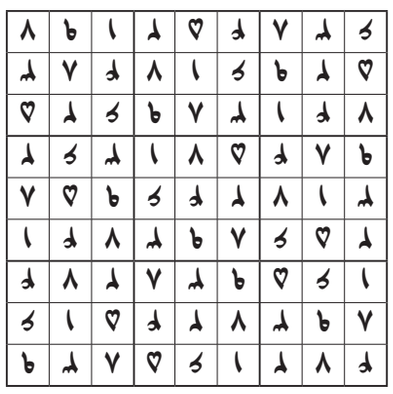

جدول کلمات متقاطع
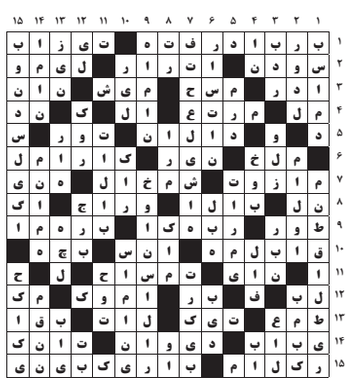
پاسخ جدول شماره ۷۱۸۹